



Ts:  
LukaChan

Cl:  
Aoihun

Ty:  
Evan

تیم ترجمه و ادیت آیریس کای  
تقدیر می کند  
@IriSekai

تو... حالت  
خوبه؟ یه دفعه  
چی شد...





من خوبم. تو  
دیگه میتونی  
بری. خستم.  
میخوام یکم  
دیگه بخوابم.



ولی... به نظر حالت  
خیلی خرابه... بزار  
کمکت کنم...



A close-up illustration of a character's mouth, showing a wide-open, shocked expression. The tongue is a vibrant red, and the lips are white. The character has long, straight, light-colored hair. The background is dark and textured.

مگه کری؟ برو  
بیرون آااااا!















An anime-style illustration of two young women in a garden. The woman on the left has long brown hair and blue eyes, wearing a red kimono with a white collar. The woman on the right has short brown hair and green eyes, wearing a pink kimono with a black collar and green bows. They are surrounded by green foliage and a large red tree in the background. A yellow building with a curved roof is visible behind the woman on the left. Two speech bubbles contain Persian text.

صبح بخیر  
ژوعه!

صبح بخیر،  
کینگ.



اوه، تو میدونه  
پادشاه مریضیش  
چیه؟




خب، منم راجبش  
نگران بودم، یه چیز  
بدی درموردش  
هست.. میگن  
نفرینه.





نفرین؟  
وحشتناکه.






یادمه پنج سال پیش  
بود وقتی ما به قصر  
سلطنتی اومده  
بودیم...

اخباری رسید که  
پادشاه شکست  
خورده. کینگ لونگ  
اونو از بین سربازای  
دشمن کشیده بیرون.  
اون وقتی برگشت  
توی یه گاری دراز به  
دراز افتاده بود.

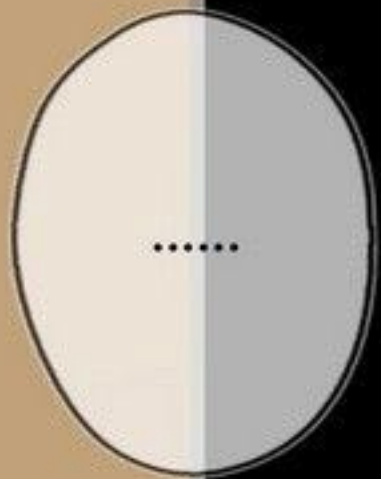







از اون موقع، پادشاه  
کاملاً عوض شد و فقط  
عصراً به بارگاه سلطنتی  
میومد. روزها مخفی  
میشد. بعلاوه، شنیدم  
هرماه باید از خون  
انسان بنوشه...

بقیه ی غریبه ها شاید  
خیلی کم بدونن. من  
اتفاقی از صیغه هویی  
شنیدم.







پرای همین مویووه  
گفت من تنها کسی ام  
که میتونه نجاتش  
پده... که اینطور.


ما واسه چند  
روز وحشت  
زده بودیم.

دیشب، پادشاه  
مجازاتتون نکرد چون  
ژینگ رفت پیش بانو  
یوعه برای کمک، اونم  
به موقع رسید.

آه، ممنون.







ژینگ، کم و پیش  
حدس زدم. دوباره  
لطف بزرگی در حقم  
کرد. پانو یوعه هم  
اومده بود...

اوه، حرف پادشاه  
شد، ژيائو ژوعه، بايد  
امروز خيلي مراقب  
باشی...







امروز به روز تابو  
توی قصره









حروم لقمه! سه عضو  
خونواده ی بای با خونواده ی  
هیلیان برای کنترل کشور  
دست به یکی کردن. چطور  
جرئت کرده دخترمو به قصر  
بخ تعید کنه؟ داره منو  
مضحکه میکنه!!



جناب نخست وزیر،  
خشمگین نشید. من به  
نقشه دارم. ممکنه... نتونیم  
دخترتون رو نجات بدیم،  
ولی میتونیم خانواده ی  
هیلیان رو پایین بکشیم!










متوجه شدم که پرنس دوم  
دو ننگ او به بانو لین علاقه مند  
شده و حتی تلاش کرد به خاطر  
اون در حین مهمانی پادشاه و  
بکشه. چرا ازش استفاده  
نکنیم؟ امشب، شب خاصیه، ما  
میتونیم یه نامه ی محرمانه  
برای پرنس چونو کیان ارسال  
کنیم تا سربازاشو به ما بده.

و بعدش  
خانواده ی  
هیلیان و با  
همکاری اون  
خارجی ها پاک  
کنید.

امشب؟ پاک یادم رفته بود.  
امشب ماه کامله، درسته؟  
همه چیزو میسپارم دست  
خودت، ناامیدم نکن!







بله، سرورم!  
انتظار تون  
بیهوده نخواهد  
بود!



[Instagram.com/irisekai/](https://www.instagram.com/irisekai/)



[t.me/IriSekai/](https://t.me/IriSekai/)



[IriSekai191008@gmail.com](mailto:IriSekai191008@gmail.com)